

آمیولانس

اولین استعفای رسمی در تاریخ ۶۰۰هزارساله



پوریا عالمی

● همه جمع شده بودند. آمیولانس را پسارک کردم و افغان‌وخیزان رفتم سر محل جاذنه. یک مدیر دون‌پایه رفته بود بالای سد فشاویه، استرس جمعیت را در بر گرفته بود. بلندگو را گرفتم و گفتم: آهالی... آن بالا چیکار می‌کنی؟ مقام مسوول گفت: من مسبب این فاجعه بودم...

می‌خواهم استعفا بدهم...

گفتم: خیلی خب، می‌خواهی استعفا بدهی بیا پایین. مقام مسوول گفت: نهنه... من توی خیرها خوانده بودم نخست‌وزیر زاین استعفا داد، شاید بعد هم «هراگری» کند...

گفتم: خب؟ گفتم: خب، من هم می‌خواهم خودم را از بالای سد پرت کنم پایین و خلاص شوم فشار مسوولیت خیلی بالاست. گفتم: حالا به خودت زیاد فشار نیاور، بیا پایین استعفا بده

مقام مسوول گفت: نهنه... من باید خودم را ببندازم پایین و غرق کنم...

گفتم: عزیزدلم، دومیلیون ماهی در سد فشاویه تلف شدند درست است؟ بعد شما مقام مسوول این فاجعه هستی، درست است؟ الان هم می‌خواهی خودت را در سد فشاویه، یعنی محل وقوع این فاجعه، غرق کنی درست است؟ گفتم: بله

گفتم: ولی یک مشکل کوچک وجود دارد. شما درست است که مسوولیت ماهی‌ها را به‌عهده‌داری اما در نظر بگیر که مارماهی هستی...

مارماهی گفتم: ولی من مسوولم. باید استعفا بدهم و خودم را پرت کنم پایین تا درس عبرت باشم. گفتم: سا را باش. فکر کردیم یک آدم پیدا شده و می‌خواهد استعفا کند. نگو حالا که یکی مسوولیت کارش را به‌عهده گرفته، آدم نیست و مارماهی است.

مارماهی گفتم: نه تو خوبی... نژادپرست بدبخت. گفتم: نه عزیزدلم، حالا یکی پیدا شده استعفا بدهد، خیلی خوب است. حالا شناس ما طرف، مارماهی است. عیبی ندارد که دمت هم گرم. ولی قریب آن خط‌خالت بروم، تو مارماهی هستی عزیزم، نمی‌توانی خودت را غرق کنی

خانواده ماهی‌های تلف‌شده سرشان را از آب آورده بودند بیرون و داشتند گولی گولی اشک می‌ریختند.

گفتم: آهای... ماهی‌ها. شما حاضرد این مارماهی، که مقام مسوول جمعیت ماهی‌های مقیم سد فشاویه است، خودش را ببنداز پایین؟

خانواده‌های دافدار و آب‌دار ماهی‌ها گفتند: نهنه... این کلک‌ش است... می‌خواهد خودش را ببندازد توی آب که باز زیرآبی برود.

بلندگو را گرفتم سمت مارماهی و گفتم: مارماهی‌بازی در نیار. با استعفا بده یا آب را گل آلود نکن که بخوای ازش ماهی بگیري و توی انتخابات کنسروازباسون ماهی‌ها برای خودت رای جمع کنی.

تا این را گفتم مارماهی گفت: اوه‌وه... خیلی تیزی شماها... دستم را خواندی.

گفتم: بله، اگر شما آب را گل آلود می‌کنی که ازش ماهی بگیري، من خودم از آب کره می‌گیرم داداش.

مارماهی حساب کار آمد دستش در همین زمینه هم استاندارد تهران به نقل از «ایسنا» گفت: «بعد از شنیدن خبر تلف‌شدن دومیلیون ماهی در سد فشاویه دستور پیگیری فوری را صادر کردم» من هم که خیالم راحت شد دستور فوری صادر شده، فوری از ماهی‌های آب‌دار خداحافظی کردم و فوری زدم به جاده و فوری در افق گم شدم.

فرداگذرانی



- اولین شماره ماهنامه ادبی- هنری «هنگام» منتشر شد. این نشریه به مدیریتمسوولی محمد عسلی و سردبیری هادی محیط است که علی‌حدایی مسوولیت بخش داستان آن را برعهده

دارد. مدیرمسوول این ماهنامه در یادداشت خود با اشاره به وضعیت انتشار مجلات ادبی-هنری در ایران نوشته است: «انتشار یک نشریه ادبی- هنری که بتواند از چنبره اقتصاد و سیاست خلاص شود دل شیر می‌خواهد و زور قیل که من از هر دو محروم‌ام آنچه امروز با نام هنگام به‌عنوان یک ماهنامه ادبی- هنری پیش‌روی شماست، حاصل تجربه ۱۹سال‌ای است که از چم‌وخم روزگار گذشتم» اما در شماره فروردین‌ماه این نشریه، پرونده کوچکی برای لو‌رکا و پرونده نسبتاً گسترده‌تری درباره «جوزف بوینس» منتشر شده است. همچنین هنگام در این شماره خود به بررسی شعر امروز فارسی پرداخته و ترجمه‌هایی از شعر آرچه بلد کلیشیا را منتشر کرده است.

● در ادامه درسگفتارهای بهاره موسسه «پرسش» و در هفته دوم اردیبهشت‌س سه درسگفتار آغاز خواهند شد. درسگفتار داستانیفیکی و معمایی ایله با تدریس حمیدرضا آتش‌برآب از پنجشنبه ۱۱اردیبهشت ساعت ۱۳-۱۵ و درسگفتارهای دلوژ و سیاست ادبیات با تدریس حسین نمکین و تقلیل‌گرایی‌های راست مدرن ایرانی با تدریس پرویز صداقت از شنبه ۱۲اردیبهشت آغاز خواهد شد. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام در این درسگفتارها، می‌توانند با روابط‌عمومی موسسه پرسش (۳-۶۸۴۵۸۰۶) تماس بگیرند.

روزنامه شتر

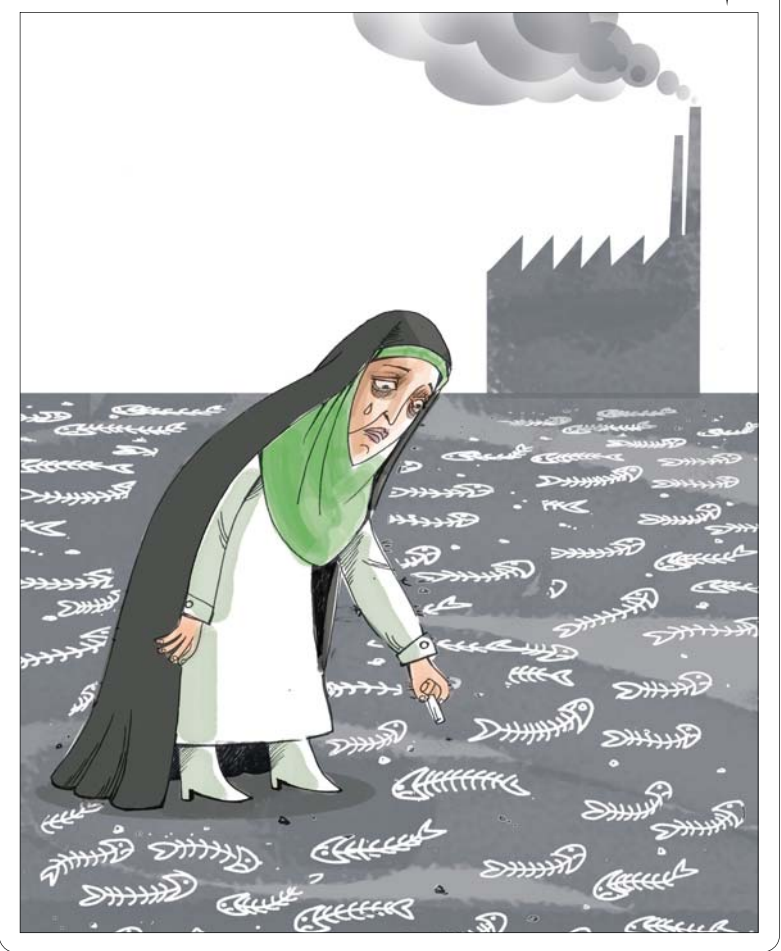
سه‌شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۹۳ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ ۲۹ آوریل ۲۰۱۴ سال یازدهم • شماره ۲۰۰۲ • ۱۶صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۸ • اذان صبح فردا ۴:۴۱ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

روزنامه فردا

کارتون خواب



فیروزه مظفری
firoozeh.mozaffari@gmail.com



اتفاق فردا

ریچارد فرای، «روز خلیج‌فارس» جعل نام و امضا‌های میلیونی

یک مساله حیاتی

هم بعدها در کنار آن قرار گرفت و در نهایت سه پیشنهاد روی میز دولت گذاشته شد. پیشنهاد اول را فرای و باران ایرانشناس مطرح کرده بودند؛ روز نهم آذرماه که مصافد است با برگشت سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به آغوش میهنمان. انتخاب دوم کمی سیاسی‌تر بود؛ یعنی روز ملی‌شدن صنعت نفت و در نهایت پیشنهاد سوم که دهم اردیبهشت‌ماه بود؛ یعنی روز اخراج برتغالی‌ها توسط ارتش ایران از خلیج‌فارس؛ روزی که دلبران تنگستان به یادگار گذاشتند.

در شش‌وش روزهای بعد که «اینترنت» از آن کم‌حالی و حرکت لاک‌پشتی‌اش عبور، و ایرانی‌ها را به ایمیل و وب‌گردی وابسته کرد، یک حرکت دیگر گوگل کار را به جایی رساند که کمپین‌هایی برای جلوگیری از جعل نام خلیج‌فارس به راه افتاد؛ کمپین‌هایی که حالا برای اعضایش و البته مردمی که چندان با آن آشنا نیستند درس‌هایی می‌دهد که خاتمی آن‌روز‌ها، درست می‌گفت. وقتی که غایله «نشنال‌ژئوگرافی» و «الجزیره» به راه افتاد پیش‌روی دولتی که به اقرار رییسش، هرروز ۹ بحران را پشت‌سر گذاشته بود،

ماجرای بیش از آنکه اجتماعی و مردمی باشد، سیاسی بود. مجله نشنال‌ژئوگرافی و پس از آن الجزیره، خادم‌دستی کرده و با جعل نام خلیج‌فارس، با تاریخ در افتاده بودند و باید با آنها برخورد سیاسی می‌شد. احمد مسجدجامعی که آن‌روز‌ها، وزیر ارشاد وقت بود روایت می‌کند که برخورد وزارتخانه متبوعش با این رسانه‌ها کار را به اخراج این دو

رسانه از کشور کشاند؛ برخوردی که آن‌روز‌ها، مورد طبع خیلی‌ها نبود و احساس می‌کردند، این وزارتخانه کاسه داغ‌تر از آش شده است. احمد مسجدجامعی در مرور خاطراتش به ماجرای نام‌گذاری «روز خلیج‌فارس» اشاره و نقل می‌کند که ابتکار نام‌گذاری روزی به این مدیون ریچارد فرای بود. ایرانشناسی که هنوز جنازش در سردخانه مانده و معلوم نیست که چرا بر اساس وصیت‌نامه‌اش در اصفهان به خاک سپرده‌نشود. مسجدجامعی می‌گوید که وقتی خبرنگاران این دو رسانه از ایران اخراج شدند، مخالف‌ها با این اقدام وزارتخانه اوج گرفت تا اینکه نامه‌ای به امضای ایرانشناسان کانادا و آمریکا به دفتر وزارت ارشاد در بهارستان رسید که ریچارد فرای هم یکی از امضاکنندگان آن بود. «در آن نامه هم از رفتار وزارتخانه در این ماجرا تقدیر شد و هم پیشنهاد کرده بودند که روزی به نام «روز خلیج‌فارس» در تقویم کشور نام‌گذاری شود» این اما تنها پیشنهاد نبود، دو پیشنهاد دیگر



رویا تیموریان

«صدیقه سامی‌نژاده» یا همان «روح‌انگیز سامی‌نژاده» در اولین فیلم ایرانی معروف به «دختر لر» که در اصل نامش «ایران دیروز، ایران امروز» است ایفای نقش کرد و نخستین بانوی سینمای ایران به‌شمار می‌رود. ماجرا از این قرار بوده که آقای سپینتا، کارگردان برای نقش زن فیلمش به‌دنبال بازیگر زن می‌گشتند که یکی از کارمندهایش در شرکت «امپریال» (که ظاهراً استودیوی شخصی او بوده) همسرش را برای بازی در این فیلم معرفی می‌کند. این فیلم در سال ۱۳۱۲ در کشور هندوستان کلید می‌خورد، به سبب اینکه «سامی‌نژاده» که به‌خاطر زاده‌شدنش در بم، لهجه کرمانی داشته، کارگردان فیلم ناگزیر می‌شود که تغییراتی در فیلم به وجود آورد. پیش از کلیدخوردن فیلم، در مرحله پیش‌تولید، خاتم سلمی‌نژاد مشغول اسب‌سواری بوده که از اسب زمین می‌خورد و آسیب



میراث فردا

۱۷ سال پس از مرگ نخستین بازیگر زن ایرانی

درون پر اندوه، بیرون پر شکوه

می‌بندد و همان زمان در بمبئی جراحی می‌شود و به دلیل این آسیب، هرگز نتوانست صاحب فرزندی شود. او پس از بازی در این فیلم و بعد از ازدواج ناموفقی که در هندوستان داشت، بعد از ۱۸ سال به ایران بازمی‌گردد. خانواده و اطرافیان‌ش که به‌شدت با بازیگری‌اش مخالف بودند او را طرد می‌کنند. حتی با استناد به گفته‌های خود خاتم سامی‌نژاد، به دلیل برخورد‌های بدی که او از خانواده و مردم داشته حاضر به ادامه‌دادن حرفه بازیگری نمی‌شود. او درواقع فقط «دختر لـر» را بازی کرد و البته در فیلم «شیرین و فرهاد» هم نقشی فرعی داشت. ظاهراً بازیگری ایشان مردم آن روزگار را شادیدا عصبانی کرده بود. طوری که ایشان نقل می‌کنند وقتی از صحنه فیلمبرداری بیرون می‌آمدند همراهشان محافظانی هم بودند چرا که برخی افراد با شیشه نوشابه به ماشین‌ی که عوامل بر آن سوار بودند، حمله می‌کردند و این خاتم، حتی سرر فیلمبرداری هم آزار می‌دیده است. یعنی هم در هندوستان و هم در ایران مورد آزار و توهین و رفتارهای ناپسند قرار گرفته طوری که پس از سینما را انطور که شایسته است حفظ کند و پیش ببرد.

گزارش فردا

پور حسینی، برومند، تبریزی و جوان از کتاب می‌گویند

کمی فرهنگی‌تر، کمی منظم‌تر

گابریل گارسیا مارکز-نقد را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «صدسال تنهایی با ترجمه‌بهمن فرزانه کتابی است که هرگز از یادم نمی‌رود» هنرمندان اهل مطالعه کم نیستند. اخیراً «هنگامه قاضیانی»

بازیگر فیلم «با دیگران»، هم در گفت‌وگویی پسر و مادر معنوی‌اش را موسیقی و کتاب دانسته و کتاب‌هایی که بر او تاثیر روحی بسیاری گذاشتند را نام برده بود: «یکی کتاب «مجموعه قصه‌ها» صد پهلرنگی بوده و دیگری، کتاب «قدرت اسطوره» جوزف کمبل» «رامبد جوان»، بازیگری که دو سال قبل، بابت ایفای نقش فیلم «گناهکاران» موفق به کسب سیمرغ بلورین جشنواره فجر سی و یکم شد، از مشتریان پروپاقرص نمایشگاه کتاب است و می‌گوید: «اصولاً فرصت نمایشگاه را از دست نمی‌دهم اما نمی‌دانم اسال بتوانم هم بزمن با نه. مطمئناً اگر زمانم اجازه بدهد حتماً خواهم رفت» او انتقاداتی هم به مراجعه‌کنندگان به نمایشگاه دارد: «متأسفانه گاهی اوقات موضوع کتاب برای برخی از افراد در اهمیت دور قرار می‌گیرد و مسائل حاشیه‌ای برایشان بررنگ‌تر است» او نیمه بر لیوان را هم می‌بیند: «هر سالی و هر غرفه‌ای تلاش می‌کند که کارش را درست انجام بدهد اما در این بین همکاری مردم هم مهم است» او توپ را در زمین شهرزودان می‌اندازد و می‌گوید: «ما بلد نیستیم ازدحام نکنیم، باید بدانیم که وقتی به نمایشگاه کتاب می‌رویم، کمی فرهنگی‌تر و منظم‌تر رفتار کنیم» «رامبد جوان»، که به گفته خودش به اغلب ناشرها در نمایشگاه سر می‌زند، اولویتش برای خرید را نشرهای مثل چشمه، کارنامه، نیلوفر، پنجره و... ذکر می‌کند و درباره کتابی که این روزها در دست مطالعه دارد، می‌گوید: «کتاب صوتی زندگی استیو جابز نوشته جی. الیوت را با صدای میکایل شپرس‌تانی که محصول نشر نوین کتاب گویاست هنگام رانندگی گوش می‌کنم و این روزهایم را ساخته قبلش هم کتابی خواندم به نام «تنهایی هرگز» به قلم کورت وونه گات و قبل‌تر هم «آخرین موی سفیدم» را می‌خواندم که درباره پیری است بسیار باسبز من که با خواندنش کلی کیف کردم» پیشنهادات کارگردان «رود آق‌ابلان ممنوع» برای خرید از نمایشگاه این کتاب‌هاست: «کتاب کوچولویی به قلم نویسنده‌ای سوندی وجود دارد به نام «کوتوله» که قایبان پر لاک‌رکوبست آن را نوشته و واقعاً خواندنش حظ بردم. البته که کتاب‌های میلان کوندرا مثل «جادوگری» و «بار هستی» و همین‌طور شاهکارهای مارکز خدایبازمر مخصوصاً «صدسال تنهایی» و «داستان‌های کونا‌هش را هم حتماً باید خواند» به‌زودی شمارش معکوس برای ۱۰ روز معاشرت با یار مهربان آغاز می‌شود. ۷، ۸، ۹، ۱۰... و...

آغاز

برای فردایی همراه لاله و محبت

رابعه مودد

و دل‌بستگی فرزندان و نوه‌هایش موج می‌زند. با خود می‌گویی دنیای واقعی اینجاست و بایست چنین می‌بود؟ یا آنجاست، بیرون از این خانه خشتی و بهشتی، بیرون از این ششتی تارکب، بیرون از این فضای اصیل مانده از نهاجم تقدم سود و زیان و ربال! «این چهره درخشان خانه از چهره برمهر مادر بزرگ وام گرفته‌است و این باغ پر لاله از دستان توانای نوه مادر بزرگ، که عشق خود را در چهره لاله‌های سرخ می‌جوید و حتی لاله‌های سیاه، چایی و شیرینی، صبر و پذیرش و خوشرویی ساکنان باغ، خاک خندان از تولد لاله‌های نو، یایمان را برای رفتن به دنیای بر رنگ و پرهیاهوی بیرون سست می‌کند. با آقای اقدمی‌جوان، صحبت می‌کنم اجازه خبرچینی باغشان را نمی‌گیرم و باغ را ترک می‌کنم با این فکر که نیاز واقعی انسان عشق و دوستی است با این فکر که سالمندی لزوماً تنهایی نیست هرچند هم کنون سالمندان بسیاری در خانه بزرگ و مجلل خود تنها و بی‌کس مانده‌اند و محتاج نوازشی و عبادتی هستند. شاید پرستار وجود دارد تا غذای بیزد و خدای تمیز کند اما عبادت‌کننده‌ای برمهر نیست تا گلگانی با شاخ‌های لاله سرخ پیابود و نواهی که در خاک باغچه جایش دهد.

باغی پر گل، خاکی خندان از رونمایی لاله‌های سرخ، دروازه و هشتی آغوش‌گشاده بر هستی، لبخند بر لب به استقبال چشمان حیران و متعجب مشتاقان می‌شکند. سنگفرش قدیمی حیاط دقیقاً سن‌والش را مشخص می‌کند، نه تعمیر شده است ونه تلاشی برای پیوستن به قافله سنگ‌های مدرن و پرطمطراق کرده است. خانه‌ای بزرگ و قدیمی، اما ایستاده و استوار به پشت‌وانه اصالت خویش، بی‌هیچ هراسی، درها و پنجره‌هایش را سخاوتمندانه به سوی لاله سرخ گشوده است. با همه خاطرات سنگینش بر خاک پرافتخار تبریز یوسه می‌زند. این خانه پرشکوه، نه ورودی دارد و نه منت، ساکنان این خانه منت می‌کشند تا برای روشنایی چشمان خود بر لاله‌های رنگین این باغ نظر کنند!! ۳۵سال پیش؛ پدر خانه بیمار است و دوستی، با گلگانی که یک لاله سرخ در دل داشت به عبادت دوست می‌آید. لاله در باغ و در دل خاک جای می‌گیرد و پنهان می‌شود. بهار دیگر با دوتا لاله سرخ، سر از خاک بیرون می‌کند. گوشه‌ای از باغچه را تصرف می‌کند. همرسال با گلی بیشتر به دیدار می‌آید و به اصرار تقاضای اقامت و ماندگاری در این‌خانه می‌کند. اکنون سسال‌ها از این عبادت می‌گذرد.

بدون مطمئن‌شدن از کمپینی، عضو آن نشود... جدای از این حاشیه‌ها، خلیج‌فارس اگر چه شاید به اعتراف استادان جغرافیای سیاسی، مهم‌ترین نقطه جغرافیایی کشور یا حتی محور میانه باشد اما با همه صفت‌های «ترن» اش، این‌روز‌ها مشکلا‌تی را هم پشت‌سر می‌گذارد. از الودگی آب دریا گرفته تا ساخت اسکله‌های غیرقانونی در دولت قبلی... از کشند قرمز و سرعت مرجان‌هایش گرفته تا ندانشتن موزه‌ای درخور شأن استان هرمزگان. از نابودی معماری بوشهرش گرفته تا فقر و مهاجرت چله‌پاری‌ها به‌خاطر بی‌توجهی مسوولان پیشین... خلیج‌فارس اما یک نام ساده، مانده بر نقشه نیست که به هر دلیلی برای ایرانی‌ها مهم شده باشد؛ انگار خلیج‌فارس همانطور که خاتمی گفته بود، یک «مساله حیاتی» است. انطور که اگر کسی بخواهد نامش را مخدوش کند، وبلاگ‌نویسان ایرانی، یک‌شبه، بیش از صد‌ها‌هزار پست به سوی جبهه‌اش پرتاب می‌کنند!